

# «دروغ مصلحت آمیز»

بقلم آقای درگاهی خاندانی کرمانی

آقای مدیر

اجازه میخوام که درموضوع این اقتراح بنده هم چیزی بنویسم  
اولاً بنده تصدیق دارم که دروغ بزرگترین عامل انحطاط اجتماعی  
و مروج فساد اخلاق و مایه بی اعتمادی و شیوع تزویر و نفاق است و  
بزرگتر از نفاق و دورویی مرض اجتماعی نبوده و نیست و از همین جهت  
است که منافق همواره در کلام مجید در ردیف کافر بلکه بدتر از او  
شمرده شده است. ولی درعین حال ساحت سعدی را هم منزه میدانم  
از اینکه دروغ گفتن را تحسین یا تجویز کرده باشد بنا بر این بایست  
اول موارد مختلفه دروغ گفتن و موجبات آن را شرح داد تا مطلب  
روشن شود و مقصود شیخ سعدی آشکار گردد دروغ برچند قسم است  
که هر کدام از يك منشاء دفع ضرر یا کسب منفعت ناشی میشود.  
ترس و طمع، جاه طلبی، رحمت و شفقت بر غیر، عوامل دروغ اضطراری  
یا اختیاری هستند دروغی که عامل آن بیم بر جان گوینده باشد و هم  
دروغی که مبنی بر حفظ حیوة بی گناهی باشد آیا گناه است یا نیست  
بایست قدری در این زمینه بحث کرد و علل اجتماعی آن را تشریح نمود  
تا مطلب قدری روشن تر شود.

هرماتی که حریت اولیه بدویة خود را از دست داد و تمدن  
لایقی جایگزین آن نکرد طبعاً مبتلا بفساد میشود و حریت و مساوات  
از آن سرزمین رخت برمی بندد خیانت، نفاق، استعباد، دروغ و دزدی سرلوحه  
دفعه اخلاقی آن ملت میشود.

در صدر اسلام مردم همه احرار بودند شخص پیغمبر با

اصحاب خود مشورت می فرمود مطالب آنها را ولو به خشونت هم می گفتند اصفا میفرمود مادام که مرتکب عمل خلافی که مضرّ به حقوق دیگری باشد نشده بودند تعرض بانها نمیفرمود «لا اكره في الدين قد تبين الرشد من الغي» ضامن حرّیت افكار و عقائد بوده اهل ذمه محفوظ و مصون از تعرض بودند تظاهرات دینی سبب پیشرفت مطامع اشخاص نبود چنانچه از امثله ذیل مطلب آشکار میشود .

عبدالله ابن اُبیّ قبل از هجرت حضرت رسول بدینه در ایام فترت داعیه امارت یشرب را داشت و از طرف طایفه اش برای آتمام ترشیح شده بود ناجی هم بنا بود . برایش بسازند فروغ آفتاب رسالت بآن سرزمین تأییده هر قدرتی را تحت الشعاع و مانند ستاره روز مستور وی نور ساخت . عبدالله طبعاً رنجیده ولی چون عشیره و قبیله اش او را ترك گفته یکی بعد از دیگری مسلمان شدند او هم ناچار مسلمان شد اما گاهی حس حسد و خود خواهی برده شکیبائی را دریده قدری از غیظ درونی را ظاهر میساخت ولی با همه این احوال تا آخر عمر مصون از تعرض بوده حتی پیغمبر اکرم برخلاف رأی و اعتراض خلیفه ثانی مراسم صلوة بر جنازه اش را شخصاً مجری فرمود .

در جنگ حنین در تقسیم غنائم پاره ای از تازه مسلمانهای قریش بیشتر مورد توجه حضرت رسالت واقع شدند یکی از مجاهدین سابقین شکایت نموده زبان عتاب گشود پیغمبر فرمود زبان شاکی جسور را قطع کنند خلیفه ثانی فوراً دست بخنجر برد از طرف رسول مورد سرزنش واقع شده علی علیه السلام مامور اجراء امر گردید بافروندن چند شتر بر سهم اوزبانش را قطع فرمود امیرالمؤمنین علی علیه السلام در زمان امارت خود بشریح قاضی راجع باسلحه زبیر داوری برد یهودی طرف مقابل بود شریح از امیر المؤمنین بینه و شهود خواست امام حسن و قنبر شهادت دادند شریح گفت شهادت فرزند در مورد پدر و غلام در مورد مولایش مؤثر نیست امیر المؤمنین فرمود من برای بیت المال اقامه دعوی نموده ام نه برای خود این عمل میرساند که یهودی ذمی در مقام مخصوصه باشخص اول اسلام مساوات در حقوق داشته است و هیچ اضطرابی من باب قدرت و رعب از حکومت در مقام داوری نداشته و نیز مدلل میکند که دیوان عدالت در اسلام مخصوص تصفیه اختلافات بین

مردم نبوده شکایت مردم از حکومت و شکایت حکومت از مردم هم در محاکم اصفا میشده است و دول اروپا و امریکا با هزاران فداکاری و تجربه در قرن ۱۹ مدعی العمومی را وکیل دولت در دعاوی دولتی یا بردولت و نظائر آن که جنبه عمومی دارد تاسیس کرده اند .

عصر حریت و عدالت اسلامی با شهادت امیر المؤمنین سیری شد معاویه تمام مصالح اسلام را فدای سلطنت استبدادی و نا مشروع خود نمود حریت و عدالت با اقبال گشت تهدید و تطمیع با کمال سختی حکمفرما شد اولین مجاهد اسلام و قوام آن علی را تکفیر نموده بر منابر نا سزا گفتند اصحاب علی دچار تضییق شدند حجربن عدی که از اصحاب سرّ امیر المؤمنین بود بواسطه امتناع از امن و سب بر مولای خود زیر شکنجه با کمال سختی جان داده زیاد ابن ابیه در کوفه درخیم قتل یاران علی شد حکومت استبدادی مطلق هر فساد اخلاقی را برای شهوت خود ترویج مینمود چهاق تکفیر اختراع و با کمال شدت بفرق احرار و متدینین و مردمان غیور کوفته رشوه ها و شهریه های هنگفت به فرومایگان داده میشده ظلم و اضطهاد مردم را باستتار عقیده و ملازمت تقيه وادار و ملزم ساخت حتی در وقت روایت حدیث بازاء اسم علی کلمات دیگری از قبیل مردی از قریش یا ابو زینب و غیره استعمال مینمودند .

خلافت بنی امیه روی مظالم خود خراب شد ایرانیهای خراسان بنی عباس را روی کار آوردند بنی عباس اول منادی تشیع بودند داود ابن علی ابن عباس از بالای منبر خطابه در مسجد کوفه صریحاً اعلان نمود که بعد از رسول خدا فقط علی ابن ابیطالب و حسن ابن علی و اینمرد بحق بالای این منبر رفته ( و بسفاج برادرش اشاره نمود )

مدتی نگذشت که حس رقابت بنی عباس را مجبور نمود همان تضییقات دوره اموی را نسبت بآل علی مجری دارند ماز معترضین بر سعدی میپرسیم وقتیکه امام علی اللقی را اجباراً به بزم خلیفه مغرور عباسی آوردند و با کمال سختی مورد عتاب و تهدید قرار داده آیا بایستی صریحاً عدم استحقاق خلیفه را اعلان نماید یا به تقيه رفتار کند .

اگر شما بودید چه میکردید ؟

بشار ابن برد و صالح ابن عبد القدوس برای انشاء يك شعر كشته شدند

ان مقفع را برای مثل آوردن به دو بیت زنده پوست کردند چرا ؟ - گناهم این بود که تظاهر بحب وطن نموده شعائر وطن خویش را تمجید کرده بود . در عصر مأمون و معتصم که بالنسبه اوضاع بهتر و علوم رواج یافت و دولت را ابهت و عظمت بود آزادی زبان و عقیده هم بیشتر حکمفرما بود مأمون نه تنها مانع انتقاد نبود بلکه مجالس مستمره ای برای مفاوضات دینی و بحث در اصول و فروع تشکیل میداده و علم کلام و فلسفه و تمام علوم سائره عربی در آن عصر رواج تام یافت مأمون و معتصم حتی از شنیدن ناسزا و هجو خود هم عصبانی نمی شدند دعبل خزاعی هجوهای مختلفی از مأمون گفت منجمله در <sup>۱</sup> قصیده گفته بود .

قبران فی طوس خیر الناس کلهم و قبر شرم هدا من بعیر [۱]

[ مرادش از دو قبر تربت رضا و مقبره هرون است ] وقتی که هجوهای دعبل را بمأمون خبر دادند و باو اظهار داشتند که او را می کشیم گفت ابدأ قتل انسانی برای این اغراض واهی روا نیست شما هم او را هجو کنید . اشعار ذیل را در هجو معتصم سروده است

ملوك بنی العباس فی الكتب سبعة و لم تاتنا عن ثامن لهم كتب  
كذالك اهل الكهف فی الكهف سبعة خبار اذا عدوا و ثامنهم كتب  
وانی لاعلی ككلیهم عنك رفعة لانك ذو ذنب وایس له ذنب (۲)

وقتی نضر بن شیبیل مامون را بربك غلط ادبی واقف ساخت برخلاف بزرگان ماجبای اینکه حکم اعدامش را صادر کند شصت هزار دینار (معادل یکصد و بیست هزار تومان) جایزه باو داد .

و در عصر ما نه تنها زور هندان بلکه طلبه مدرسه هم از شنیدن خطای خود متغیر میشود و هرکس و نا کس میل دارد اقوال و اعمالش (۱) دو قبر در طوس است یکی از بهترین ناسر و دیگری از شریر ترین مردم و سخت عبرت انگیز است .

(۲) پادشاهان بنی عباس که در کتابها مذکورند هفت تن میباشند و از هشتمین آنها سندی نداریم درست مثل اصحاب کهف که هفت نفر بوده هشتمین آنها سگشان بود من سگرا برتری مینهم زیرا که تو کناه کاری و سگ کناه ندارد .

نمونه فضیلت و حکمت شمرده شود.

ولی این آزادی متدرجاً باستبداد تبدیل یافت خواهی تا نشان هر عمل زشت و بد خلیفه وقت را ترغیب نموده خوش آمد می گفتند. مرض خود ستائی از مقام خلافت بمراتب زیر دست هم سرایت کرده حق گوئی و حقیقت مهجور و متروک گشت برای تنازع و جلب منافع تهمت حربۀ قاطعی شد شیعه را قرمطی مینامیدند منصورها بر سر دار و شهاب الدین سهروردی بجرم دانش مقتول شد صفت زشت مداهنه و تملق عام البلوی و مرض مسری گشت کریمه «نامرون بالمعروف و تنهون عن المنکر» متروک «زبان سرخ سر سبز میدهد بر باد» دستور عمومی گردید در اینحال طبعاً محیط با راست گفتن مساعد نبود بنا براین در مملکتی که آزادی مشروع وجود نداشته باشد و حقوق انسانی رعایت نشود و مردم مجبور باشند در مقام کدخدای زواره و قاضی جوشقان هم (هر عیب که سلطان به پسندد هنر است) بگویند تا جان و مالشان محفوظ باشد البته دروغ اول اضطراری و در مرتبه بعد برای جلب نفع یا خود ستائی و مردم فریبی شایع میشود سعی و عمل و فضیلت در چنین محیطی کمیاب میگردد.

در اینجا خوب است قدری باحوال و اوضاع حکومتهای ملل راقیه هم نظر انداخت.

استقلال فکر و عقیده مایه سعادت ملل مزبور گردیده ترس و زور بالعکس سبب انحطاط امم مشرق است حکومتهای استبدادی هم که به دروغ شنیدن قانع شده خود را محبوب و قادر و جهان مطاع و عادل فرض میکنند در عین حال دروغگو هستند (کما تدین ندان) از همان دست که میدهند واپس میستانند و در ازاء سگه قلب متاع کاسد را در یافت می کنند.

وبلسن رئیس سابق جمهوری امریکا در کتاب «دستور ممالک متحده» نوشته است از قول مورخین راجع بازادی انگلیس و احترام قوانین

در آن مملکت ملکه الیزابت که عصرش صبح سعادت ملت انگلیس است بمأمورین دول دروغ می گفت ولی بملت خود يك دفعه هم دروغ نگفت : بلی روزی خواهد آمد که دروغهای دیپلماتی هم مطرود و مردود خواهد شد اما وقتی که تمدن عالم گیر شده آسیا و افریقا هم هنر و علم و قدرت اروپا و امریکا را در یابند

آنوقت مطامع سیاسی وجود نخواهد داشت و ملل همه مساوی و آزاد بوده محتاج بتظاهرات نخواهند بود.

باری غرض این بود که صفات خوب و بد از مراکز عالیه به طبقات زیر دست سرایت میکنند هر ملتی که حکومت فاضله و با تقوی داشته باشد طبعا راست گو و درست کردار میشود حکومت نسبت بملت باید بمنزله پدر مهربان باشد .

چه بسیار شده است که پسر بپدر دروغ گفته چرا؟ یا بواسطه بخل پدر یا سخت گیری بیموقع که هر دو ناشی از ضعف علاقه و دادی است و حتی در کتابی خواندم که واشنگتن مؤسس و قائد جمهوری امریکا هنگامی که کودک بود روزی در باغ پدرش قدم میزد تبری کوچک در دست داشت برای بازی و تفریح تبر را بدرخت ها میزد اتفاقاً نارنجی پیوندی از اثر يك ضربه شکسته پیوند تباه شد پدرش درخت را دیده در مقام مؤاخذه پرسید که جسارت کرده و این درخت عزیزالوجود را شکسته است؟ بچه باغبان طرف سوء ظن بود واشنگتن بعد از لمحۀ تفکر جلو آمده با کمال جرئت گفت گناه کار منم پدرش پرسید نمیتوانستی مخفی بداری؟ جواب داد اول فکر کردم که بگویم کار من نیست بعد بادم آمد که شما بمن گفته اید دروغ مگو از اینجهمه پیرامون دروغ نگشتم پدرش روی فرزند را بوسیده گفت هزارها درخت نارنج طلا هم که تلف بشود در برابر راست گفتن فرزندم هیچ است .

خوش بخت فرزندی که در حجر پدر راست گو تربیت میشود و خوش بخت

ملّتی که سروکارش با حکومت و دادی است نه قهر  
 بعد از مقدمات مزبوره تصور می‌رود دیگر ابرادی بر شیخ نباشد  
 خصوص موردی را که او گفته است و مثال آورده نمی از سعایت و سخن  
 چینی است آنهم برای حفظ حیوة مظلومی که با دست از جان شستن هر چه  
 در دل داشته است بر زبان آورده .

بلی اگر حکومت عادل بود بی گناه را امر بکشتن نمی نمود دشنام  
 و طعن هم نمی شنید وزیر نیکونهاد و برای حفظ حیوة بی گناه مجبور  
 نمیشد که دشنام و نفرین را با ستغاثه و استرحام تعبیر کند و پیغمبر  
 فرموده است «انما الاعمال بالنیات» و نیز فرموده است «الضرورات تبیح  
 المحظورات» بعلاوه عقل سلیم هم مدلول نص قدیم معترف است .

اما اینکه میگویند در موقع اضطرار همه کس بحکم عقل دروغ  
 مصلحت آمیز را تجویز خواهد نمود لازم نبود شیخ مثال وقاعده ای برای  
 اینکار بیاورد این ابراد ناشی از مجاز پرستی امروزی محیط است که بتظاهر  
 و ربا در هر کاری علاقه میباشند برعکس نام زنی کافور می نهند و دل  
 بحرف خوش دارند فاحشه را عصمت و عفت نام میگذارند کور را بصیر  
 لقب می دهند دزد را شیخ میخوانند جیان را شجاع جاهل را فیلسوف  
 و ظلم را عدل و هر مفهومی را برضد آن اطلاق میکنند . و  
 در هر حال مادام که آزادی مشروع موجود نباشد دروغ گفتن  
 و خدعه و تملق و فریب دست از کربان جامعه بر نمی‌دارد آزادیهم بعد از  
 قرنها استعباد بصرف لفظ بدست نخواهد آمد تعلیم اجباری و ورزش لازم  
 است که ملّت را فرزانه و آزاده سازد تا بتوانند آزادی خود را بدست  
 آورده فرزندان راستگوی حکومتها باشند نه عبید مزور و مداهنه کار .  
 و باید دانست که سعدی در ابراد جمله دروغ مصلحت آمیز وضع  
 قانون و دستوری ننموده بلکه از استقراء در موارد ابتلاء عقلا استنباط  
 نموده است و بعبارت دیگر مبتکر و مخترع نیست مستخرج است و البته

پیشوایان بزرگ و نفوس مهذبه جز در موقع ضرورت و اجبار از راستی انحراف نمی ورزند و تنها معرفت میتواند که عامه را هم بزبور صدق و تقوی آراسته نماید « انما یجشی الله من عباده العلماء » و در نتیجه تعمیم علم آزادی مطلوب بدست خواهد آمد که منشاء اصلی دروغ گفتن و هرصفت رذیله ای را زایل خواهد ساخت و الا ملت غیر آزاد با ابتلاء به رذائل و فساد اخلاق نه تنها از فضائل نفسانی محروم است بلکه حیوت مادی را هم متدرجاً از دست داده انقراض ابدی سرنوشتش خواهد بود.

در اینجا مقاله خود را باین شعر نغز استاد بزرگوار علامه طبسی ترشیح و ترصیح مینمایم:

بخت برگردد از آن قوم که کس نتواند

آنچه می بیند و میداند تقریر کند

باید دید آزادی را چه اشخاصی سلب کرده اند... حکومت؟ نه. روحانیت؟ خیر. این جهل عامه است که سبب سلب آزادی از خود و از عقلاء یکجا شده است. مطلب واضح است حکومت طرفدار تمایل عامه است دانشمندانهم در میان جمعیت جاهل نمیتوانند مصالح حقیقی را فاش بگویند چرا که حفظ اعتبارات و شئون مادی خود را ناگزیر بسکوت یا همدستی دیگران هستند و اگر معدودی مصلح و تقی و بارسا پیدا شوند در گوشه خمول و اثر و متقاعد شده بدین یا بقول نویسندگان کنونی منفی باف میشوند چنانچه رباعیات خیام و غزلهای حافظ بیشتر مبنی بر یأس و بی میلی بحیوة است.

وقتی من در کتاب « طغیان آسیا » تألیف ویکتور برار نویسنده اجتماعی فرانسه جمله ذیل را خواندم « آسیائی ها عموماً بودائی هستند یا برهان و قلب و با بقلب » بسیار از این نسبت تعجب کردم اما همینکه در اشعار و اقوال عرفا و بزرگان ایران مطالعات دقیقه کردم نظر نویسنده



مشار الیه را تصدیق نمودم . مثلاً این رباعی خبیام  
 گر آمدنم بدی بخود نامدی و رزانکه شدن بمن شدی کی شدمی  
 آن به نبدی که اندرین دیر خراب نه آمدمی نه بدمی نه شدمی  
 یا این شعر خواجه «دمی با غم بسر بردن جهان یکسر نمی ارزد» و شعر  
 دیگرش «دهقان ازل کاشکی این تخم نکشتی» . این مطالعات مرا باصابت  
 نظر نویسنده مزبور الزام نمود اگر چه خیام و حافظ و عرفاء ما  
 شاید اصلاً باصول و عقائد بودا نظری نداشته ولی تأثیر محیط جهل  
 پرور و عدم تناسب اوضاع آنان را مجبور کرده است که رو به «نروانا»  
 یا فناء مطلق که مطلوب بودا است بروند و اصل «در کار خراب  
 هرچه خراب اولیتر» منظور و مطلوبشان باشد . اشخاص فاسد  
 ولو معرفت پیدا کنند دزد با چراغ بوده بگمراهی عامه کمک میکنند  
 برای تنشيط صالح و نجات ازطالح فقط و فقط تعلیم اجباری مؤثر است  
 لاغیر که ملتی از نو بسازد و حسن و قبح اشیاء را طوریکه ذاتی است  
 ب مردم بفهماند آنوقت شجاعت صداقت وفا محبت و تمام صفات فاضله نشو  
 و نما خواهد نمود و بدون آن عیوب و مفساد مشهوده روز افزون  
 خواهد بود

### دور نیکی کردن

علاء الدوله سمانی

صد خانه اگر بطاعت آباد کنی

به زمین نبود که خاطری شاد کنی

گر بنده کنی به لطف آزادی را

بهرتر که هزار بنده آزاد کنی